



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN: 1606-9234  
www.roshdmag.ir

دوره بیست و چهارم • فروردین ۱۳۹۷ • شماره بی دربی ۱۹۷ • ۳۳ صفحه • ۹۰۰۰ ریال

# کودک

رشد

ماتامی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ویژه آملگی و بایه‌ی اول دبستان



به نام خدای مهربان

# کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی  
شرکت افست

## رشد کودک • شماره ۷

ماه‌نامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و چهارم • فروردین ۱۳۹۷  
شماره‌ی پی‌درپی ۱۹۷

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):

علی‌اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،  
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهابلو، کاظم طلایی،  
شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی،  
ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر: مجید راستی

دستیار دبیر: طاهره خردور  
طراح گرافیک: روشنگر فتاحی  
ویراستار: شراره وظیفه شناس

نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی،

پلاک ۲۶۶- دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۸ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب  
خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ • دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

شمارگان: ۸۲۵۰۰۰

- ۱ دوست من • بهار آمد! .....
- ۲ چند روز از این ماه .....
- ۴ خدای خوب من .....
- ۵ بخند، نخند • تولدت مبارک! .....
- ۶ زمین ما • من میوه هستم .....
- ۸ یک قصه • لباس گل‌گلی .....
- ۱۰ شعر، قصه .....
- ۱۱ شعرهای خواندنی .....
- ۱۲ یک کار خوب • یک اشتباه .....
- ۱۴ شعرهای شنیدنی .....
- ۱۶ بازی، سرگرمی .....
- ۱۸ شعر، نمایش • عروسک .....
- ۲۰ قصه، متل • دیشب که بارون اومد .....
- ۲۲ بخند، نخند .....
- ۲۳ آزمایش من • پل کاغذی .....
- ۲۴ گزارش • هوای پاک، روز شاد .....
- ۲۶ سؤال‌های من • یخ زنی! .....
- ۲۸ بازی، ورزش .....
- ۳۰ کاردستی .....
- ۳۲ بچه‌ها و نامه‌ها .....
- ۳۳ کتاب بخوانیم .....

روی جلد: سپید

تصویرگر: سیمین خونی

تصویرگر: نسیم بهاری



# بهار آمد!

پرنده روی شاخه نشست و گفت: «می آید، می آید!»  
پرنده دید، نسیم آمد. ابر توی آسمان آمد، باران شد. چلیک چلیک بارید.  
پرنده دید، درخت پُر از جوانه شد. پُر از برگ و غنچه شد.  
پرنده دید، بچه ها بُدو بُدو رفتند و با لباس های رنگی برگشتند. خوش حال بودند.  
پیر پیر می کردند.  
پرنده دید، عید آمد. بهار آمد.  
بچه ها شاد شدند. دُنبال هم چیش چیش، هُوهُو کردند. دُنبال هم قطار شدند.  
آن وقت پرنده از روی درخت پرید. رفت تا به همه بگوید:  
- بهار آمد! عید آمد!  
مجید راستی

تصویرگر: مهدیه قاسمی

# چند روز از این ماه

تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی

۱۲ فروردین

روز جمهوری اسلامی

ایران

۱۱ فروردین

تولد حضرت علی<sup>(ع)</sup>

ایشان در گعبه، خانه‌ی خدا  
به دنیا آمد. او خداپرست، شجاع،  
بخشنده و عادل بود.

تولد حضرت علی<sup>(ع)</sup> و روز پدر  
مبارک باد.

۸ فروردین

تولد امام محمد تقی<sup>(ع)</sup>  
امام نهم



### ۱۳ فروردین

وفات حضرت زینب (س)  
زینب یعنی زینت پدر.  
این نام زیبا را پیامبر گرامی اسلام (ص) برای او انتخاب کرد. او، هم باهوش بود و هم شجاع. هم مهربان بود و هم معلّم قرآن.

### ۲۳ فروردین

شهادت امام موسی کاظم (ع)، امام هفتم

### ۳۱ فروردین

ولادت امام حسین (ع)  
روز پاسدار

### ۱۳ فروردین

روز طبیعت

### ۲۵ فروردین

مبعث حضرت رسول اکرم (ص)  
خداوند، حضرت محمد (ص) را  
به پیامبری برگزید تا انسان‌ها  
را از گمراهی نجات دهد.



# این که مالِ من نیست

● مهری ماهوتی ● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

خاله دوز دوز رفته بود برای کوله‌اش زیپ بخرد. کوله‌اش کجا بود؟ توی خانه، پیش پروانه. پروانه گفت: «چه کوله‌ای! آن را بیندازم روی کولم، یک کمی بازی کنم.» بعد به خودش گفت: «بدون اجازه، نه! خاله می‌خواهد آن را ببرد مغازه و بفروشد.» دوباره گفت: «چه رنگی دارد! چه جیب قشنگی دارد! یواشکی توی جیبش را نگاه کنم؟» بعد به خودش گفت: «این که مالِ من نیست. مال دوز دوزی جان است.» می‌خواست چیز دیگری بگوید که تق تق یکی به در زد. خاله دوز آمد. زیپ کوله را دوخت. آن کوله را به کولش انداخت، تا برود. پروانه گفت: «خاله جان، چه کوله‌ای دوخته‌ای. خیلی قشنگ است.» خاله دوز گفت: «عزیزم! یکی هم برای تو می‌دوزم. قول می‌دهم.» پروانه توی بغلِ خاله پرید. هفت بار او را بوسید.

انسان با ایمان، امانت‌دار است.  
امام محمد باقر (ع)



# تولدت مبارک!

بخند، نخند!



طراح: لاله ضیایی



شکل‌ها را دیدی. قصه‌اش را برای دوستت تعریف کن.



# من میوه هستم

● مصطفی رحماندوست ● تصویرگر: نسیم بهاری



من هزار هزار جُورَم. توی باغ و روی درخت، این جوری‌ام:



توی خانه، شُسته شده و آماده برای خوردن، این جوری:

بچه‌ها خیلی دوست دارند شکل میوه‌ها را نقاشی کنند.



و یا شاید این جوری:



شاید تو این جوری من را نقاشی کنی:

من که از اوّل میوه نبودم.



دانه بودم زیر خاک

درخت شدم، تی تیک تاک

تو باغ و دشت و خانه

بهار زدم جوانه

جوانه‌هام رنگ و وارنگ و زیبا

میوه‌ی خوش مزه شدن، خدایا!

من دوست دارم بچه‌ها، ما میوه‌ها را بخورند و لذت ببرند. قوی بشوند و خوب بازی کنند، مثل تو، اما بعضی از بچه‌ها یا اصلاً میوه نمی‌خورند یا میوه‌ی نیم‌خورده‌شان را دور می‌ریزند. آن وقت میوه دیگر، میوه نیست. پس چیست؟ زباله! وای چه قدر بد است یک میوه‌ی خوشگل و خوش‌مزه و مفید، زباله بشود! آن وقت است که یک میوه‌ی غمگین و ناراحت می‌شود.

**دوستِ آبدارِ تو: میوه**





# لباس گل گلی

● منیره هاشمی  
● تصویرگر: مریم یکتافر

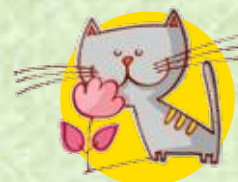
زمستان رفت. عید آمد. خاله بهار می خواست برای همه پیراهن عید بدوزد.  
درخت گفت: «خاله جان، برای من یک پیراهنِ نو بدوز.»  
خاله بهار برای درخت یک پیراهنِ برگِ برگِ سبز دوخت.  
بوته گفت: «من هم یک لباسِ نو می خواهم. برای من یک لباسِ گل گلی بدوز.»  
خاله بهار برای بوته یک لباسِ گل گلی دوخت.  
ماهی کوچولوی خاکستری ته چشمه او هو او هو گریه می کرد. خاله بهار صدای گریه ی او را شنید. پرسید: «چی شده ماهی کوچولو؟»  
ماهی کوچولو آمد روی آب و با غصه گفت: «خاله بهار، همه لباس نو دارند، من ندارم.  
من سفیدم، خاکستری ام. پولک های قرمز قشنگ ندارم.»  
خاله بهار خندید و گفت: «تو خودت ماهی سفره ی عیدی. لباست هم پولکی قرمز و قشنگ است. خودت خبر نداری.»  
بعد آینه اش را به ماهی کوچولو داد و گفت: «خودت را ببین.» ماهی کوچولو خودش را توی آینه نگاه کرد. دید که دیگر سفید و خاکستری نیست.





پولک‌هایش قرمز و قشنگ  
شده است.  
از خوش حالی روی آب چرخی  
زد. دُم و باله‌هایش را برای  
خاله بهار تکان داد.

شعر، قصه



تصویرگر: سحر حقگو

## شاخه و بهار

● شاهده شفيعى

شاخه‌ای بود خُشک و سیاه  
اُفتاده بود میون راه  
بهار اومد  
نگاش کرد  
بلند بلند صداش کرد  
گفت: «تو درختی... پاشو!»  
دیر می‌شه‌ها  
پُر از شکوفه‌ها شو!



## عروسی

● شکوه قاسم نیا

نُخود آمد  
عدس را دید  
خوشش آمد  
به او خندید

نُخود حالا  
شده داماد  
عروسی شان  
مبارک باد!



## عروسک

● اکرم کشایی

روی تورم  
چند پولک  
من عروسک  
یا عروسک؟

دست دارم  
با دوتا پا  
چشم و ابرو  
تورِ زیبا



# یک اشتباه

پویا وقتی اشتباه می‌کند، بداخلاق می‌شود. با همه قهر می‌کند و غصه می‌خورد. اما برای یک اشتباه که نباید همیشه ناراحت باشد. پویا می‌تواند اشتباهش را با اشتباه نکردن، جبران کند.



## جبران اشتباه

رضا هم اشتباه می‌کند. همین دیروز توی پارک، یک توپ افتاد جلوی پایش.

رضا آن را شوت کرد. توپ مالِ امیر بود.

امیر آمد و گفت: «چرا توپم را شوت کردی؟»

رضا ناراحت شد. دنبال توپ گشت.

پیدایش کرد و آن را به امیر داد.

رضا با این کار، اشتباهش را جبران کرد.



## اشتباه کردن فایده‌ای هم دارد؟

گاهی اشتباه یا خراب کاری به تو کمک می‌کند تا بهتر یاد بگیری و دیگر اشتباه نکنی.



## خودت را خوش حال کن

بخشیدن، راه خوبی برای خوش حال شدن است.  
وقتی چیزی را غلط می‌نویسی با پاک کن پاکش می‌کنی. بعد دُرُستش را می‌نویسی.  
این طوری بهتر یادت می‌ماند که دیگر اشتباه ننویسی.

وقتی کارِ دُرُست را انجام می‌دهی،  
خوش حال می‌شوی.





## ماهی تنها

● مِبا فیروزی

ماهی سُرَخِ کوچولو  
سَرِ تادُمَشِ خال خالی بود  
پولکای روی تَنَشِ  
رَنگِ گُلايِ قالی بود

تَنگِ بلورِ رو دوست نداشت  
می خواست توی دریا باشه  
بازی کنه با ماهیا  
چون نمی خواست تنها باشه

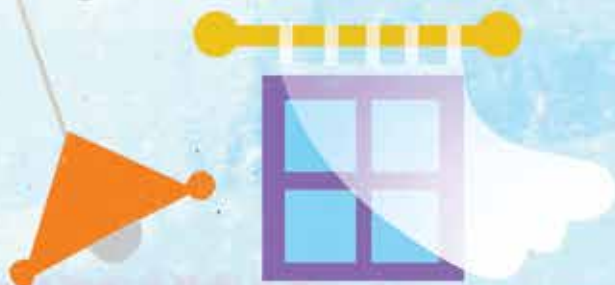


● تصویرگر: سولماز جوشقانی

## عید دیدنی

● خاتون حسنی

عید اومده، عروسکا  
عید دیدنی می رین کجا؟  
نَه عمّه‌ای  
نَه خاله‌ای!...  
پس همگی  
بفرمایین خونه‌ی ما!



## بهار کو؟

● مریم هاشم پور

گنجیشکه پَر زرد و گفت:  
سرده هوا، بهار کو؟  
شکوفه‌ای ندیدم  
روی درختِ آلو!

منتظرِ بهارم  
ای خدا، دیر نکرده؟  
گوشه‌ی پیرهنِ او  
به جایی گیر نکرده؟

## آجیل عید

● مهری ماهوتی

آجیلِ داغ و تُخمه  
انجیر و نُقلِ تازه  
بابام اینارو با هم  
خریده از مغازه

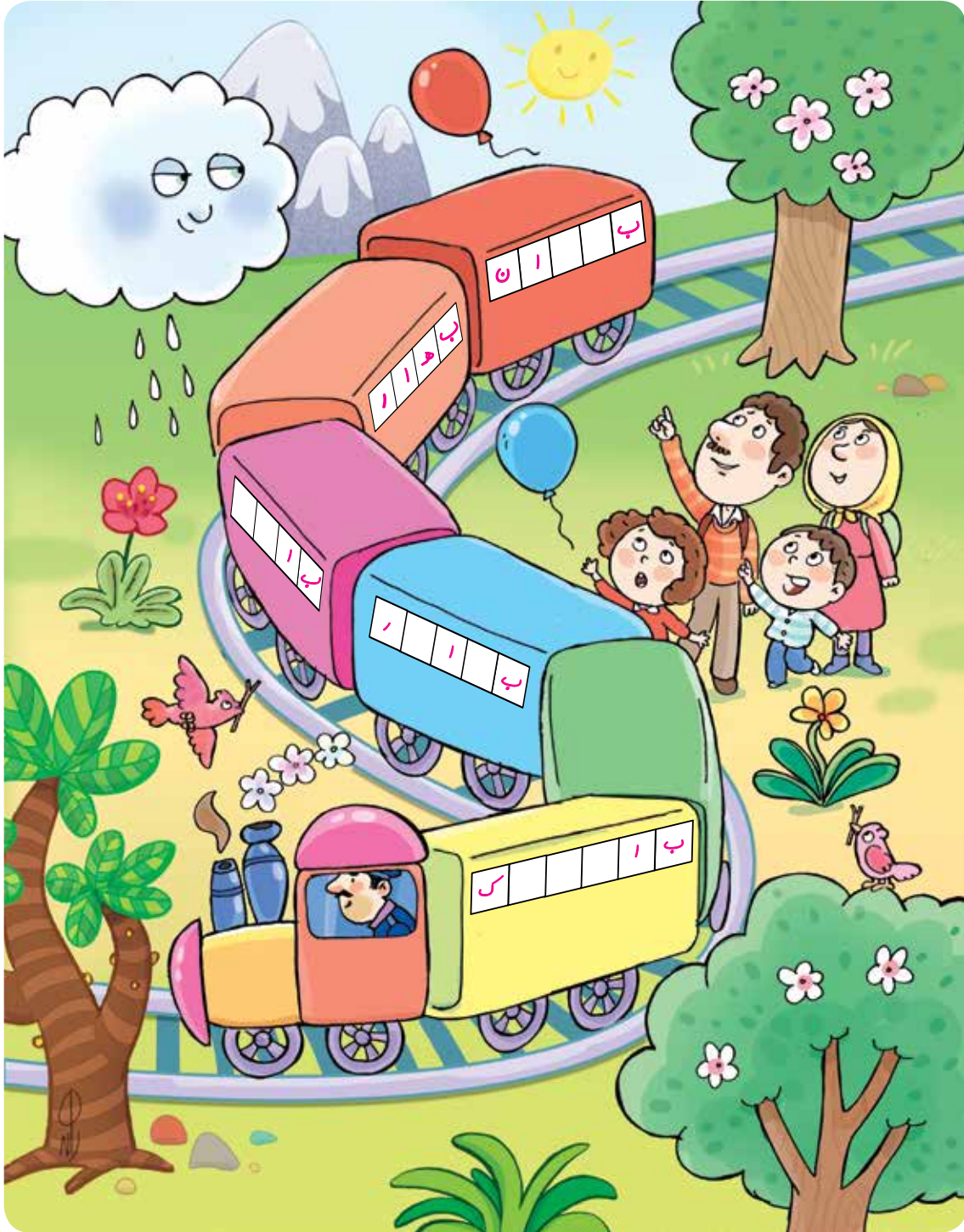
نخودچی‌هاش زیاده  
فندُقاشو کی بُرده؟  
بابام با خنده می‌گه:  
شاید که موشه خورده!



● تصویرگر: لاله ضیایی

# ب مثل بهار

با کمک تصویر، جدول را کامل کن.

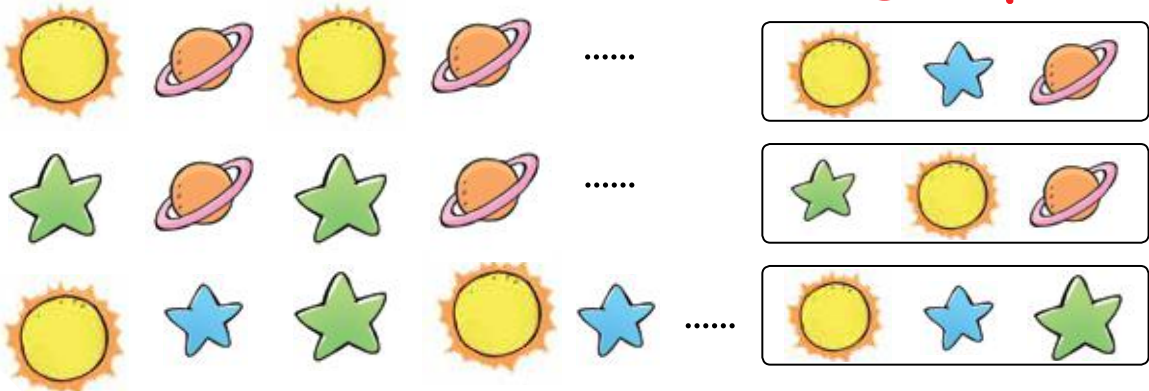


# لاکی و ماهی

لاک پشت ها می خواهند از ساحل به دریا بروند.  
کدام یک به ماهی زرد می رسد؟ ماهی ها و لاک پشت ها روی هم چند تا هستند؟



کدام شکل؟ از روی شکل های سمت راست، جای خالی را پیدا کن و بکش.





# عروسک

**قصه گو:** عروسکه یه گوشه، وای! جا مونده بود. تنهای تنها مونده بود.

گریه می کرد اوهو اوهو. حالا نگو و کی بگو.

کلاغه نشست کنارش. کاری نداشت به کارش.

**کلاغه:** خونه‌ی من اون بالاست. رو شاخه‌ی درختاست.

بیا و مهمونم شو. عزیز تر از جونم شو.

**عروسک:** روی شاخه‌ی درخته؟ وای خاله خیلی سخته!

قربون خاله جونم! همین جا من می مونم.

**قصه گو:** موشی نشست کنارش. کاری نداشت به کارش.

**موشی:** خونه‌ی من همینه. این جا زیر زمینه.

بیا و مهمونم شو. عزیز تر از جونم شو.

**عروسک:** زیر زمین تاریکه. راه خونه‌ت تاریکه.

قربون خاله جونم! همین جا من می مونم.



**قصه گو:** ماهیه از توی آب، سرک کشید شالاپ شاپ.  
پیشی نشست کنارش. کاری نداشت به کارش.  
**ماهی:** یه خونه دارم تو آب. بیا و این جا بخواب.  
**عروسک:** خیس می‌شه پیراهن و کفش و موهام. بهتره اون جا نیام.  
قربون خاله جونم! همین جا من می‌مونم.  
**قصه گو:** پیشی نشست کنارش، کاری نداشت به کارش.  
**پیشی:** می‌گیرمت با دندونم. می‌برمت تو خونه‌ای که مهمونم.  
اون جا یه دختر کوچولو نشسته. خیلی دلش شکسته.  
عروسکش گم شده تو خیابون. تو می‌تونی دوست بشی با من و اون.  
**عروسک:** پیشی منو زودی به اون جا ببر. یواش نرو، پایین و بالا پیر.  
**قصه گو:** پیشی عروسک رو گرفت به دندون. رفتن از اون جا زودی شاد و خندون.





# دیشب که بارون اومد!







- نویسنده: گیتی صفرزاده
- تصویرگر: فاطمه علیپور

## راهِ بهتر

همسایه‌ی موشی گفت: «دَرِ لانه‌ات را باید  
بُزرگ کنی.»  
موشی گفت: «نه. پنیر کم چرب می‌خورم،  
لاغر می‌شوم!»



## هواخوری

فیلِ مادر: «بیا برویم کمی هوا بخوریم.»  
بچه فیل: «نه، دوست ندارم، هوا بخورم.  
توی هوا پُر از پشه است!»



## جارو برقی

همسایه‌ی موشی پرسید: «ماشین به  
دُمِت بسته‌ای؟»  
موشی گفت: «این ماشین نیست.  
جارو است.»

## سیب

برادر: «اگر مامان سیب را به تو می‌داد،  
چه کار می‌کردی؟»  
خواهر: «کوچک‌تر را برای خودم برمی‌داشتم و  
بزرگ‌تر را به تو می‌دادم.»  
برادر: «خُب، من هم همین کار را کردم. کوچک‌تر را  
به تو دادم و بزرگ‌تر را خودم برداشتم!»





● سعید کفایتی  
● عکاس: فرهاد سلیمانی

# پُل کاغذی

دایی جان می خواهد با پسر جان یک آزمایش انجام دهد.  
● وسیله های لازم: یک ورق کاغذ ● دو تا استکان

کاغذ را این طوری تا  
می زنیم و پُل دُرُست  
می کنیم.



نگاه کن. این کاغذ حتّی  
نمی تواند خودش را  
صاف نگه دارد.



حالا چه کار کنیم؟

چه خوب و مُحکم شد!  
حالا حتّی می تواند مداد و  
خودکار من را هم  
نگه دارد.



چرا پُل ها را این طوری می سازند؟



● طاهره خردور  
● عکاس: اعظم لاریجانی

# هوای پاک، روز شار

یک قُلپ هوای پاک، یک تگه آسمانِ آبی، چند تا ماشینِ رنگی و چند کاسه آش داغ با یک عالم بچه‌های کلاسِ اوّلی. این‌ها همه را در مدرسه‌ی شهید کاظمی شهر دماوند می‌بینی. بچه‌های کلاسِ اوّلی، گروه گروه، یک روز را بدون کیف در مدرسه با هوای پاک می‌گذرانند.

## گروه گلِ یاس:

– ما با آرد، خمیر دُرست می‌کنیم.  
روی آن شکل می‌سازیم،  
شکل یک برگ روی خمیر.



## گروه گلِ لاله:

– ما با ماشین‌هایمان بازی می‌کنیم.  
چراغ قرمز است. ایست!



## گروه گلِ نرگس:

– ابرِ سیاه، کلاغِ سیاه، بازی و نمایش.  
قار قار... ابرِ سیاه، برو کنار!





### گروه گل رز:

– ما از روی مجله‌ی رشد کودک،  
کاردستی کفشدوزک درست می‌کنیم،  
یک کفشدوزک خال‌خالی!

### گروه گل نسترن:

– ما برای هم کتاب قصه می‌خوانیم،  
قصه‌ی بزرگ نمیر، بهار می‌آد!

### گروه گل شقایق:

– ما هم نقاشی می‌کشیم،  
نقاشی آسمان آبی با رودخانه‌ی پُر از ماهی.  
– اجازه! می‌شود کارهای ما را چاپ کنید؟  
من می‌خندم. البته که می‌شود.



بوی آتش داغ هم می‌آید. این جایزه‌ی بچه‌های کلاس اولی است که گروهی با هم کار می‌کنند.  
گروهی با هم دوست می‌شوند. گروهی به هم مهربانی می‌کنند.

– اجازه... بفرمایید آتش!

من می‌خندم. متشکرم بچه‌های خوب!



این هم عکس یادگاری از معلمان و بچه‌های خوب مدرسه شهید کاظمی دماوند



# یخ نرنی!

● صادق جلایی‌فر  
● تصویرگر: گلنار ثروتیان



● یک راز تازه

چه طوری توی این سرما یخ نمی‌زنند؟

●● سؤال من

بگذار ببینم چه قدر می‌توانم دستم را  
در آب سرد نگه دارم؟





### ●●● آزمایشِ بابا

بابا گفت: «بیا با هم یک آزمایش انجام بدهیم.  
فقط به کمی روغن جامد یا کره احتیاج داریم.»  
من دستم را با روغن جامد پوشاندم  
و در آب یخ فرو کردم.  
تو هم این آزمایش را انجام بده.



### ●●● چی فهمیدم؟

بابا می گوید: «بعضی جانوران مانند فُک‌ها، زیر پوستشان یک لایه‌ی ضخیم چربی دارند.  
این چربی نمی‌گذارد از سرما یخ بزنند.»

به نظرت از چه راه‌های دیگری می‌توانیم جلوی سرما را بگیریم؟



# زانو بالا، زانو پایین

● سمیه قلی زاده ● عکاس: فرهاد سلیمانی

با دوستان خود، یک راه رفت و برگشت را به شکل زانو بلند و زانو پایین بدوید. اول پشت خط شروع بایستید. در راه رفت، زانوهایتان را بالا بیاورید و راه بروید.



در راه برگشت، زانوهایتان را پایین بیاورید و راه بروید. طوری که مچ پاهایتان به پشت رانهایتان برسد. ببینید چه کسی زودتر به آخر راه می رسد.



# بزن، بگیر

یک متر از دیوار دور شوید و پشت یک خط بایستید.  
با فرمان شروع مربی، نفر اول، توپ را پنج بار به دیوار بزند و بگیرد. بعد توپ را به  
نفر دوم بدهد.  
اگر توپ زودتر به زمین افتاد، نفر دوم بازی را ادامه می دهد.





# تخم مرغ هفت سین

● سمانه قاسمی ● عکاس: اعظم لاریجانی

□ وسیله‌های لازم: چند عدد تخم مرغ، کاموا، چسب و قیچی

می‌خواهی برای سفره‌ی هفت‌سین تخم‌مرغ‌های بامزه دُرست کنی؟  
پس چند تا تخم مرغ، نخ کاموا، چسب و ماژیک آماده کن.  
اول از مامان بخواه تخم‌مرغ‌ها را برایت بپزد تا یک وقت نشکنند.  
حالا بالای تخم مرغ را چسب بزن و نخ کاموا را دورشان بپیچان.  
می‌توانی برای گله تخم‌مرغی‌ها، چشم و دهان بکشی.



# خرگوش‌های کاموایی

□ وسیله‌های لازم: کاموا، مقوّا، چند عدد نی، چسب و قیچی

با دو تانی و کمی کاموا می‌توانی یک خرگوشک بانمک بسازی.  
اول دو تانی را کنار هم نگه‌دار و دورشان کاموا بپیچ.  
حالا دور هر کدام از گوش‌ها کاموا بپیچ.  
صورت خرگوشک را نقاشی کن و بچسبان.  
سبیل‌های کاموایی‌اش یادت نرود.





تصویرگر: سمانه مادرشاهیان

## دلنواز

امیرمهدی اصغری

یک پسر بود که یک خواهر دوقلو داشت. مادر پسر می‌خواست یک نی‌نی به دنیا بیاورد. پسر آرزو داشت که بچه پسر باشد، اما وقتی نی‌نی به دنیا آمد، پسر دید، نی‌نی یک دختر است. حالا هر چی نی‌نی بزرگ‌تر می‌شود، شیرین‌تر می‌شود. امیر، دلنواز را خیلی دوست دارد. دلنواز همان نی‌نی است.

## تگه ابر

آرتین سپاسیان

یکی بود یکی نبود. یک تگه ابر در گوشه‌ای از آسمان بود که نمی‌بارید. یک روز کسی که از آن‌جا می‌گذشت، دید از ابر باران نمی‌بارد. موشکی را به سمت ابر پرتاب کرد. ابر نصف شد. نصفی از ابر به زمین افتاد و رود شد. دریا پُر از آب شد.



## کتاب بخوانیم

### پس کی بروم بازی؟

نویسنده: معصومه یزدانی • تصویرساز: سمانه صلواتی

ناشر: انتشارات فنی ایران (تلفن: ۵۵۰۵۵۰۵۵ - ۰۲۱)

شوتک بازی را خیلی دوست دارد. بعضی وقت‌ها هم وقت بازی دسته گل به آب می‌دهد. شوتک پنجره را که باز کرد، گردالو و شاتو برایش دست تکان دادند و گفتند: «می‌آیی بازی؟»

این کتاب را بخوان و ببین. اصلاً شاید این بار....



با نقاشی‌های بچه‌ها، روز طبیعت دُرست کردیم. تو هم در این روز، یک نقاشی بکش.

کوه‌ها - علی اصغر جوانمرد  
از بیلارد دماوند

آثار بچه‌ها



خورشید  
الهه برات از تهران

سفره - بهداد اسحاقی  
از نوشهر مازندران



دفتَر و خانه  
نورا نفیسی از تهران



درخت و دفتَرک - فاطمه لطفی  
از شوش - فوزستان



رودخانه و دوپرفه‌ها - سید علیرضا عسکری  
از دماوند



با کیف و دفتر و کتاب  
نشسته‌ایم روی چمن  
چه خوبه بوی سبزه‌ها  
بوی گل و بوی چمن ...

